

فریدون زرنگار، رادیو آزادی
مناظره مهدی خانبابا تهرانی و اردشیر زاهدی
در باره کودتای 28 مرداد 1332
18 اوت 1999

علیرضا طاهری - از دیدگاه هواداران محمدرضا شاه پهلوی، واقعه 28 مرداد 1332 قیامی ملی برای نجات ایران بود؛ اما از دیدگاه مخالفان شاه، آنچه که در ایران و در 28 مرداد 32 اتفاق افتاد صرفاً یک کودتا بود؛ کودتایی بر علیه نخست‌وزیر قانونی ایران دکتر محمد مصدق. 28 مرداد هرچه بود یا نبود بی‌گمان سرنوشت ایران را در گذرگاه تاریخ دگرگون کرد.

همکار من فریدون زرنگار میزگردی ترتیب داده است با شرکت اردشیر زاهدی وزیر پیشین خارجه ایران در دوران محمدرضا شاه و فرزند سپهبد زاهدی که در پی واقعه 28 مرداد به نخست‌وزیری رسید. و نیز مهدی خانبابا تهرانی از قدیمی‌ترین چهره‌های فعال چپ و کمونیست ایران.

زرنگار - 46 سال از 28 مرداد 1332 می‌گذرد؛ درحالی که اکثریت قریب به اتفاق نیروهای سیاسی مخالف رژیم پهلوی، سقوط دکتر مصدق را حاصل کودتای مشترک دربار و سازمان‌های جاسوسی خارجی می‌دانند، هواداران حکومت سلطنتی این اقدام را کوششی برای نجات ایران ارزیابی می‌کنند.

آقای زاهدی، شما در این تاریخ در عرصه سیاست ایران مشارکت داشته‌اید، حتی گفته‌اید که در وقایع 28 مرداد 32 و در تغییر اوضاع سیاسی - به طور مستقیم و فعال - نقش داشته‌اید. حال پس از گذشت 46 سال و با بازنگری به گذشته این وقایع را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

زاهدی - باید کمی به عقب رفت. شرایطی که باعث شد مصدق السلطنه به حکومت برسد و آنچه بعدها پیش آمد، بکلی باهم فرق داشت. اگر درست نگاه کنید خواهید دید که مصدق با پشتیبانی مردم و با پشتیبانی شاه به حکومت رسید؛ اما در اواخر دوران حکومت او همه چیز عوض شد. من معتقدم اگر این وضع [کودتا] پیش نمی‌آمد، آنچه که بیست سال پیش در ایران افتاد، سال 32 پیش می‌آمد.

زرنگار - یعنی شما معتقدید که اگر آن روز حکومت دکتر مصدق سقوط نمی‌کرد، وضع مثل الان می‌شد؟ زاهدی - در اواخر حکومت مصدق وضع کاملاً دگرگون شده بود. مصدقی که حرف از آزادی می‌زد، مجلس را بست. کسی که حرف از آزادی می‌زد، حکومت نظامی برقرار کرد. مصدق تا آخر هم با حکومت نظامی کار کرد. او طرفدار مطبوعات و آزادی بیان بود؛ ولی اغلب روزنامه‌ها در دوران حکومت او توقیف شدند. در آغاز کسانی مثل آیت الله کاشانی، عبدالرحمان فرامرزی و خیلی‌های دیگر طرفدار مصدق بودند؛ اما همه از اطراف ایشان پراکنده شدند.

زرنگار - نظر شما چیست آقای تهرانی؟

تهرانی - در این که در 28 مرداد 1332 کودتایی واقع شده است، تردیدی نیست. هرچند که طرفداران نظام سلطنتی این کودتا را قیام ملی مردم ارزیابی کنند. کودتای 28 مرداد در حقیقت محصول سیاست دوران جنگ سرد است. یعنی از یکسو سیاست کمونیستی در روسیه، از طرف دیگر سیاست ایالات متحده. این دو در صحنه سیاسی عملاً شاخ به شاخ بودند. سیاست بریتانیا هم در ایران، بر اثر ملی شدن صنعت نفت شکست خورده بود. به تعریفی وسوسه‌های بریتانیا در عرصه بین‌المللی توانست سیاست جوان آمریکا را به دنبال خودش بکشاند. از سویی سیاست آمریکا هم رنجور بود و از یک هیستری ضدکمونیستی رنج می‌برد. به دلیل عرض‌اندازهای استالین هم این بیماری تشدید شده بود. همه این‌ها عملاً به زیان ملت ما تمام شد. در واقع کودتای 28 مرداد نقطه پایانی بود بر فرآیند سیاسی/اجتماعی جنبش متعادل جامعه ما که با مبارزه برای ملی کردن نفت ایران و حضور مصدق - به عنوان مظهر آمل و آرزوهای ملی - آغاز شد. این فرصت برای استقرار آزادی‌ها و نوعی دموکراسی و تحقق آرزوی همیشگی ملت ایران یعنی استقلال بسیار مناسب بود. مخالفین تحقق این خواسته هم نیروهای خارجی از یکسو، و نیروهای ارتجاع داخلی از سوی دیگر بودند. شرایطی که بیست سال پیش پیش آمد، در واقع توانی بود که ملت ما با گذشت ربع قرن از تاریخ 28 مرداد 32 پرداخت. این بهای مقاومت ما در برابر استعمار انگلستان آن زمان بود. بعضی‌ها معتقدند که بدون این کودتا ایران به پشت دیوار آهنین می‌رفت؛ به تعریفی دست نشانده شوروی می‌شد. من چنین باوری ندارم. حزب توده ایران که آن زمان میداندار امور سیاسی بود در موقعیتی نبود که بتواند کودتا کند. اصلاً آمادگی‌اش را نداشت. در اکثریت نیروهای حزب توده روحیه قانونگرایی وجود داشت. بیشتر افسران شاخه نظامی حزب، ناسیونالیست بودند. اما در شرایط نبود نهادهای دیگر حزب توانست بسیاری از جوانان آن روز را جلب کند.

من معتقدم وقایعی که الان در ایران اتفاق می‌افتد ادامه همان کودتای 28 مرداد است. نیروهای مذهبی آن زمان هم پشت کودتا بودند. عملاً هم می‌بینیم که حتی با تغییر قانون ملی شدن نفت در ایران در دوران پهلوی، هیچ نماینده‌ای در هیچ مجلسی تقاضا نکرد که روز 29 اسفند - یعنی روز ملی شدن نفت ایران - را از تقویم ایران حذف کند؛ اما الان همان نیروهای مذهبی این کار را می‌کنند. این‌ها می‌کوشند این روز تاریخی را از ملت ما بگیرند. نیروهایی که آن زمان پشت ارتجاع مذهبی و پشتیبان کودتا بودند حالا سکان قدرت را در ایران در دست دارند.

زرنگار - آقای زاهدی، آقای تهرانی به نقش روحانیت در همکاری با دربار و سقوط دولت دکتر مصدق اشاره می‌کنند. از نظر شما - که دست اندرکار امور سیاسی ایران بودید - این همکاری تا چه اندازه نزدیک و مستقیم بود؟

زاهدی - اجازه بدهید بگویم که من به عقیده اشخاص احترام می‌گذارم؛ چون به آزادی بیان معتقدم. این موضوع هم نظر ایشان است. اما از نظر من اگر واقعه 28 مرداد پیش نیامده بود - با بودن استالین و وضع سابق - می‌توان تصور کرد که چه بلایی بر سر ما می‌آمد! اما راجع به نفوذ مذهب: فراموش نشود که اغلب اطرافیان مصدق السلطنه شخصیت‌های مذهبی بودند. آیت الله کاشانی‌ها، آیت الله العظمی بروجردی‌ها بودند که از ایشان دفاع می‌کردند؛ اما بعدها از او سرخورده شدند.

اما راجع به امریکاییان و سیاست امریکا: خوشبختانه این روزها کتابی پیرامون وقایع سال‌های 1951 تا 1995 منتشر شده است که حاوی اسناد محرمانه وزارت خارجه امریکاست. آنجا می‌بینید که چقدر امریکایی‌ها از دولت مصدق السلطنه پشتیبانی کردند. فراموش نکنید که پدر من انتخابات تهران را آزاد گذاشت؛ به همین دلیل اقلیتی در مجلس به وجود آمد که مصدق السلطنه رئیسشان بود. خود مصدق هم در کتابش به این موضوع اشاره کرده است.

واقعا چرا مردمی که روز یکشنبه در جلو مجلس جمع شده بودند - مثل آقایان حسینی و فاطمی - از آقای مصدق برگشتند؟ مردم دیدند وضع مملکتشان دارد به جای خطرناکی کشیده می‌شود. شاه دیگر حاکم نبود. به همین دلیل هم مردم، خودشان، بچه‌هاشان و فامیلشان منقلب شدند که آن وضع پیش آمد. اگر حکومت مصدق السلطنه ادامه می‌یافت، او بهر حال زنده نمی‌ماند، و در کشور همان وضعی پیش می‌آمد که برای دکتر «دنش» در چکسلواکی پیش آمد.

زرنگار - آقای زاهدی، شما اشاره کردید که اسناد وزارت امور خارجه امریکا در این مورد منتشر شده است و موید این گفتار است؛ اما امریکایی‌ها هنوز حاضر نیستند برخی اسناد وزارت امور خارجه در رابطه با ایران را منتشر کنند. علت این پنهان کاری چیست؟

زاهدی - اولاً من وکیل امریکایی‌ها نیستم و نمی‌دانم چرا این کار را می‌کنند و آن کار را نمی‌کنند! اما این را می‌دانم که عده‌ای دروغ می‌گویند و چون مدرکی ندارند، شایع می‌کنند که «اسناد» منتشر نشده است. این کتاب بخصوص از A تا Z جزئیات تلگرافاتی را که بین سفیر امریکا و سفیر انگلیس و سرپرستشان در وزارت امور خارجه، همین‌طور مذاکراتی که با حضور مصدق انجام گرفته است، منعکس کرده است. کتاب مفصلی است و اسمش «پرونده» است. در ایران هم چاپ شده است.

اما دو تا مساله را باهم مخلوط نکنیم! یکی این که مصدق السلطنه واقعا برای ملی کردن نفت ایران زحمت کشید. این خواست مردم ایران بود. شاه هم از او حمایت کرد.

ما الان داریم وارد قرن دوهزار [قرن بیست و یکم] می‌شویم. مصدق در همان اواخر چند روزنامه را توقیف کرد. 60/70 نفر از شخصیت‌ها را دستگیر کرد. مجلس سنا را بست؛ فقط برای اینکه بتواند حکومت نظامی برقرار کند. بعد رفاندمی برگزار کرد که برخلاف قانون بود. در این رفاندمی گفتند موافقین بیابند این طرف، مخالفین هم بروند آن طرف. به نظر شما آیا این درست است؟ به نظر من این قطره‌ها جمع شد و آن وضع برای مملکت پیش آمد.

زرنگار - آقای تهرانی، همانطور که آقای زاهدی گفتند؛ این نظرگاه هست که دکتر مصدق در ابتدای حکومتش از حمایت گسترده نیروهای سیاسی و مردمی برخوردار بود. ولی چه شد که او - در لحظه حساس برکناری اش - از پشتیبانی مردم برخوردار نشد؟

تهرانی - من، قبل از اینکه به این مطلب بپردازم، باید در تائید حرف آقای زاهدی بگویم که امریکا در ابتدای دوران نخست وزیری دکتر مصدق از او حمایت کرد. امریکا در تاریخ سیاسی و در مناسباتش با ایران - چه در دوران مشروطیت و چه بعد از آن - از جنبش آزادی‌خواهی در ایران دفاع کرده است؛ حتی کنسول امریکا در تبریز و در جریان انقلاب مشروطه، در همکاری با مشروطه خواهان شهید شده است. در دوران نخستین

حکومت مصدق هم امریکایی‌ها او را تانید کردند. به همین دلیل حزب توده ایران چون می‌دید که وزنه امریکا سنگین‌تر می‌شود، دکتر مصدق را متهم کرد که عامل امریکا و استعمار است. در همین راستا هم در کار مصدق اخلاف می‌کرد. این روش سیاست‌شوروی بود. در این دوران دکتر مصدق زیر رگبار اتهامات حزب توده و دست چپ‌ها قرار داشت. یکی از دلایل عدم پشتیبانی مردم از مصدق - در اواخر دوران نخست‌وزیری او - عدم موفقیتش در زمینه اقتصادی بود، ایران بایکوت شده بود، نیروهای معینی از سرمایه‌گزاران در ایران خودداری می‌کردند، نیروهای ارتجاعی هم اخلاف می‌کردند. مجموعه این پارامترها باعث شد که دکتر مصدق عملاً نتواند کاری بکند. همانطور که من خود در کتاب خاطراتم نوشته‌ام؛ عصر روز 28 مرداد خسرو خان قشقایی به ملاقات دکتر مصدق می‌رود و از او می‌خواهد که با او به شیراز برود. خسرو خان می‌گوید: «شما بیایید برویم و در کوه باشیم و از آنجا با مردم از طریق رادیو صحبت کنید!» مصدق در پاسخ می‌گوید: «نه من همین جا می‌مانم. این‌ها برای اینکه به من دسترسی پیدا کنند، باید از روی جنازه‌ام رد شوند، یا این‌که مردم خودشان تکلیفشان را معلوم خواهند کرد.»

به نظر خسرو خان، مصدق در بن بست گیر کرده بود. بسیاری از نیروهای پیرامون او از اطرافش پراکنده شده بودند. وسوسه‌های انگلستان را هم نباید دست کم گرفت! به نظر من در این تاریخ انگلستان سیاست جوان امریکا را به دنبال خودش کشاند. ترس از کمونیسم در جامعه امریکا ریشه داشت. امریکا در این مورد به اندازه کافی اشتباه کرد. آینده روشن خواهد کرد که چقدر انگلیسی‌ها در سیاست‌گذاری این کودتا نقش داشتند.

امریکایی‌ها می‌ترسیدند که ایران توسط شوروی اشغال شود؛ به همین دلیل به نقشه انگلیسی‌ها تن دادند. از نظر من فکر و نقشه کودتای 28 مرداد انگلیسی بود، امریکا هم از ترس خطر کمونیسم به کودتا تن داد. از سوی دیگر سیاست دکتر مصدق هم در بن بست بود. نیروهای روحانی‌ای که در ابتدا از او حمایت می‌کردند، از او کناره گرفته بودند. فراموش نکنیم که روحانیون - از مشروطه به این سو - اکثراً در کنار دربار و سلطنت بوده‌اند. مصدق تنها ماند. تنهایی مصدق و دو قطبی بودن جهان، مصدق را از قدرت خارج کرد. در جهان دو قطبی آن روز مصدق راه برون‌رفتی نداشت.

فراموش نکنیم فقط در 28 مرداد کودتا نشد. قرار بود کودتا در 25 مرداد باشد که ناموفق ماند. پایه‌های حکومت ریخته بود. به همین دلیل کوچکترین حرکتی توانست مصدق را کنار بگذارد. حزب توده هم آمادگی رزمی نداشت. در واقع حزب توده و «لولو خورخوره» شوروی توانست از یک پیکار ملی جلوگیری کند. با کودتای 28 مرداد روندی که می‌رفت به دموکراسی بیانجامد، متأسفانه قطع شد.

زرنگار - آقای زاهدی، در بسیاری از وقایع نگاری‌های تاریخ معاصر، نقش خاتم اشرف پهلوی خیلی برجسته می‌شود. شما که از نزدیکان خانواده پهلوی بودید، می‌توانید بگویید نقش ایشان و نقش خود شاه در این تغییر اوضاع چه بود؟

زاهدی - من راجع به والا حضرت اشرف هیچ قضاوتی نمی‌کنم؛ بخصوص که من با ایشان اختلافاتی داشتم و شاید هم این اختلافات هنوز ادامه داشته باشد.

من برای اولین بار در سال 1948 در امریکا به حضور اعلیحضرت رسیدم. ایشان را مردی وطن‌پرست و مردم‌دوست دیدم. من هنوز هم ایشان را همین‌طور می‌شناسم. درست است که اعلیحضرت به خارجی‌ها زیاد احترام می‌گذاشت؛ اما چهار نفر خارجی که نمی‌توانند وضع مملکت را عوض کنند؛ مگر این که «ریشه‌ها» پیچیده‌تر باشد. اعلیحضرت بارها فرمودند: بابای تو این‌ها را به مجلس آورد؛ ولی باباجان کسی را به مجلس نیاورد، او فقط سعی کرد مجلس آزاد باشد. خوشبختانه نتیجه انتخابات تهران هم روشن است.

چرا کسانی که به سرنوشت کشور علاقمند بودند، از پیرامون ایشان [دکتر مصدق] پراکنده شدند؟ چون وضع مملکت رو به خرابی می‌رفت، چون وضع بحرانی شده بود. اگر دکتر مصدق مجلس را نمی‌بست و رفراندم نمی‌کرد، پادشاه هم نمی‌توانست فرمان دیگری بدهد. اتوماتیکمان پادشاه فرمان دیگری داد و نخست‌وزیر دیگری تعیین کرد. بالطبع نخست‌وزیر قبلی معزول شد.

زرنگار - آقای تهرانی شما مطلبی ندارید؟

تهرانی - من هم به عقیده همه احترام می‌گذارم؛ اما آقای زاهدی هنوز پس از 46 سال و این همه نتایجی که آن «کودتا» به بار آورده است، بر سر مواضع خودشان و قرانت خاصشان هستند.

من معتقدم که ما باید در بازنگری انتقادی به کارنامه و گذشته خود و جامعه‌مان پیش‌قدم شویم! نیروهایی که امروز بر سرکارند، همان متحدین کودتای 28 مرداد هستند که نه حکومت ملی را محترم می‌شمارند و نه آزادی‌ها و آزادی دیگران را. شاه هم نه تنها به خارجی‌ها زیاد اهمیت می‌داد بلکه در اواخر کار - با استناد به

اسناد تاریخی موجود - اختیارش کاملاً دست آنها بود. او حتا در سعد آباد از غیبت یکی/دو روزه سفیر امریکا و انگلستان نگران و آشفتہ می‌شد.